بحث: انصراف

۱. گفته بودیم که انصراف عبارت است از قرینه حالیه‌ای که باعث حمل مطلق بر برخی از افرادش می‌شود.

۲. مرحوم آخوند در این باره می‌نویسد:

«ثم إنه قد انقدح بما عرفت من توقف حمل المطلق على الإطلاق فيما لم يكن هناك قرينة حالية أو مقالية على قرينة الحكمة المتوقفة على المقدمات المذكورة أنه لا إطلاق له فيما كان له الانصراف إلى خصوص بعض الأفراد أو الأصناف لظهوره فيه أو كونه متيقنا منه و لو لم يكن ظاهرا فيه بخصوصه حسب اختلاف مراتب الانصراف كما أنه منها ما لا يوجب ذا و لا ذاک بل يكون بدويا زائلا بالتأمل كما أنه منها ما يوجب الاشتراک أو النقل.»[1]

توضیح:

۱. فرض اول: جایی که لفظ مطلق ظهور در برخی از افراد و یا اصناف دارد.

۲. فرض دوم: و یا اگر ظهور ندارد ولی برخی از افراد و یا اصناف، قدر متیقن در مقام تخاطب است.

۳. در این دو صورت مطلق منصرف به آن افراد یا اصناف می‌شود.

۴. البته انصراف دو صورت دیگر هم دارد:

۵. فرض سوم: انصراف بدوی که با تأمل زائل می‌شود.

۶. فرض چهارم: انصرافی که باعث اشتراک و نقل می‌شود.

ما می‌گوییم:

۱. مرحوم مروج، ۷ نوع انصراف را تصویر کرده است که برخی از آنها در کلام مرحوم آخوند مطرح نیست:

یک) انصراف خطوری:

«الانصراف الخطوری الناشئ عن غلبة الوجود الموجبة لانصراف المطلق إليه، كخطور ماء الفرات فی ذهن من فی سواحله، و هذا الانصراف لا يقيد المطلق، للقطع بعدم كون المنصرف إليه مراداً قبل التأمل و بعده و لا يزول بالتأمل.»[2]

دو) انصراف بدوی: [فرض سوم آخوند]

«الانصراف البدوی الموجب للشک فی إرادة المنصرف إليه الزائل بالتأمل، و منشأ هذا الانصراف البدوی غلبة استعمال المطلق فی المنصرف إليه الموجبة لأُنس الذهن به، و هذا الانصراف أيضا لا يقيد المطلق كسابقه، لكنه لا يزول بالتأمل. و الفرق بينهما: أن هذا يوجب

[1]. كفاية الاصول، ص۲۴۹

[2]. منتهى الدراية، ج۳، ص۷۲۹

الشک البدوی فی إرادة المنصرف إلیه من المطلق، و یزول بالتأمل. بخلاف سابقه، فانه لا یوجب الشک البدوی فی إرادته منه، و لا یزول بالتأمل، کما تقدم، فهما مشترکان فی عدم تقیید المطلق و مفترقان فی استقرار الأول و زوال الثانی.»[1]

سه) انصراف ناشی از تشکیک در ماهیت که باعث ظهور لفظ در غیر منصرف عنه می‌شود. [فرض اول آخوند]

« أن یکون التشکیک بمثابة یحکم العرف بخروج الفرد المنصرف عنه عن مصادیق المطلق، کانصراف لفظ «ما لا یؤکل لحمه» عن الإنسان، و عدم شموله له بنظرهم، و صیرورة لفظ «ما لا یؤکل» ظاهراً فی غیر الإنسان، و لذا جوز الفقهاء الصلاة فی شعره و ظفره و بصاقه. و لا إشکال فی کون هذا الانصراف مقیداً للإطلاق بغیر المنصرف عنه، لکون المطلق مع هذا التشکیک کاللفظ المحفوف بالقرینة اللفظیة المتصلة فی المنع عن انعقاد الظهور للمطلق فی الإطلاق، و موجب لظهوره فی المنصرف إلیه. »[2]

چهار) انصراف ناشی از تشکیک در ماهیت که باعث شک در خروج فرد یا صنفی از تحت اطلاق می‌شود. [فرض دوم آخوند]:

«أن یکون التشکیک بمثابة یشک العرف فی خروج الفرد المنصرف عنه عن مصادیق المطلق، کانصراف لفظ «الماء» عن ماء الزاج و النفط. و هذا الانصراف و ان لم یکن موجباً لظهور اللفظ فی المنصرف إلیه کما فی الفرض السابق، إلّا أنه من قبیل اللفظ المحفوف بما یصلح للقرینیة، و معه لا یکون اللفظ ظاهراً فی الإطلاق، لفقدان شرط الإطلاق و هو عدم احتفاف الکلام بالقرینة و بالصالح للقرینیة»[3]

پنج) انصراف ناشی از غلبه استعمال مطلق در افراد خاص یا اصناف خاص به گونه‌ای که باعث وضع تعیّنی و اشتراک لفظی می‌شود. [فرض چهارم آخوند]

«الانصراف الناشئ عن بلوغ شیوع المطلق و غلبة استعماله فی المنصرف إلیه حد اشتراک لفظه بین المعنی الحقیقی الإطلاقی و بین المعنی المنصرف إلیه، قیل: بأنه لا یحمل علی أحدهما إلّا بالقرینة المعینة، فهذا الانصراف یمنع أیضا عن الأخذ بالإطلاق، کما إذا فرض أن «الصعید»

[1]. همان

[2]. همان، ص۷۳۰

[3]. همان

وضع لمطلق وجه الأرض، ثم استعمل کثیراً فی خصوص التراب الخالص بحیث صار مشترکاً بینهما، فإذا قال المولی: «تیمم بالصعید» لا یحمل علی المطلق إلّا بالقرینة.

لکن فیه أنه یحمل علی المنصرف إلیه- و هو التراب الخالص- لأن کثرة الاستعمال قرینة، أو صالحة للقرینیة علی الحمل علی المعنی المنصرف إلیه، لما تقدم من توقف الإطلاق علی عدم ما یصلح للقرینیة.»[1]

شش) انصراف ناشی از کثرت استعمال مطلق در افراد خاص یا اصناف خاص به گونه‌ای که باعث نقل می‌شود. [فرض چهارم آخوند]

«الانصراف الناشئ عن بلوغ کثرة الاستعمال حد النقل، و مهجوریة المعنی المطلق، و حمل اللفظ علی المعنی المنصرف إلیه فی هذه الصورة أولی من السابقة، کما لا یخفی.»[2]

هفت) انصراف ناشی از کثرت استعمال به گونه‌ای استعمال مطلق در فرد خاص یا صنف خاص مجاز مشهور شده باشد و بر حقیقت ترجیح یافته باشد:

« الانصراف الناشئ عن بلوغ غلبة الاستعمال فی فرد خاص حد المجاز المشهور عند تعارضه مع الحقیقة المرجوحة، لکنه یحکم فی المجاز بالتوقف، و فی المقام بالتقیید، لما مر فی سابقه من فقدان شرط الإطلاق.»[3]

ما می‌گوییم:

۱. تقسیمات ایشان و آنچه ایشان درباره تشکیک در ماهیت مطرح می‌کند، برگرفته از کلمات مرحوم نائینی است:

مرحوم نائینی تنها به ۳ قسم اشاره می‌کند و با اشاره به «انصراف بدوی، زوال‌پذیر که ناشی از غلبه وجود است و مانع از شکل‌گیری اطلاق نمی‌شود» [صورت دوم مرحوم مروج] و همچنین صورت‌های سوم و چهارم که مانع اطلاق می‌شوند، [که در یک لفظ مطلق ظاهر در برخی از افراد می‌شود مثلاً ما لا یؤکل لحمه و در دیگری لفظ مطلق محفوف به ما یصلح للقرینه است] می‌نویسد:

---

[1] . همان، ص۷۳۱

[2] . همان، ص۷۳۲

[3] . همان، ص۷۳۱

«اما تقسیم الانصراف فی کلام بعض المحققین إلی ما یزید علی عشرة أقسام فلا فائدة تترتب علیه و انما المهم منها هو ما ذکرناه»[1]

۲. مرحوم صدر، برای انصراف ۳ قسم قائل است. ایشان انصراف را «انس ذهن به معنای معینی می‌داند که لفظ مطلق می‌تواند بر آن منطبق شود»[2]. و سپس اقسام سه گانه را چنین برمی‌شمارد:

« الانصراف الناشئ من غلبة الوجود کما إذا کان بعض افراد المطلق و حصصه أغلب وجودا من حصصه الأخری، فقد توجب هذه الغلبة فی الوجود أنس الذهن مع تلک الحصة الغالبة. و هذا النحو من الانصراف انصراف بدوی لا أثر له و لا یهدم الإطلاق لأنَّ فهم ذلک المعنی الخاصّ لیس مسببا عن اللفظ و مستندا إلیه لکی یکون مشمولا لدلیل حجیة الظهور و انما هو بسبب غلبة خارجیة و لا دلیل علی حجیته. اللهم إلَّا إذا کانت الندرة بدرجة بحیث یری ما وضع له اللفظ لیس مقسما شاملا لما ینصرف عنه و یکون هذا بحسب الحقیقة من نشوء ضیق و تحدید فی المدلول.

۲- الانصراف الناشئ من کثرة استعمال اللفظ فی حصة معینة مجازا أو علی نحو تعدد الدال و المدلول فانَّ ذلک قد یوجب شدة علاقة و أنس بین اللفظ و بین تلک الحصة و هذا أنس لفظی لا خارجی لأنه ناشئ من استعمال اللفظ فی المعنی و إفادة المعنی به و هو الّذی یؤدی إلی الوضع التعینی إذا بلغ مرتبة عالیة کما فی المنقول أو المشترک و امّا إذا لم یبلغ تلک المرتبة فلا یتحقق وضع بل مجرد أنس و علاقة شدیدة، و هذا قد یکون صالحا للاعتماد علیه فی مقام البیان فالانصراف بهذا المعنی قد یوجب الإجمال و عدم تمامیة الإطلاق.

۳- الانصراف الناشئ من مناسبات عرفیة أو عقلائیة کما فی التشریعات التی لها جذور عرفیة مرکوزة عرفا أو عقلائیا فانها قد توجب التقیید أیضا کما إذا قال «الماء مطهر» فانه ینصرف إلی الماء الطاهر لمرکوزیة عدم مطهریة النجس.»[3]

توضیح:

۱. قسم اول: انصراف ناشی از کثرت و غلبه وجود

۲. این نوع انصراف مانع از اطلاق نیست چرا که فهم معنای خاص، مسبّب از لفظ نیست، و چون ظهور لفظ مطلق در این افراد خاص نیست، ادله حجیت ظهور شامل آن نمی‌شود.

---

[1]. اجود التقریرات، ج۱، ص۵۳۲

[2]. بحوث فی الاصول، ج۳، ص۴۳۱

[3]. همان

۳. [یعنی ظهور لفظ ماء در ماء فرات، به سبب ظهور لفظ ماء نیست بلکه به سبب وجود خارجی ماء فرات است. و ادله حجیت ظواهر، آن ظهوری را حجت می‌کند که ناشی از لفظ باشد.]

۴. البته در همین جا اگر کثرت وجود منصرف الیه و ندرت وجود منصرف عنه به اندازه‌ای باشد که عرفاً اصلاً ماء یک لفظ کلی نباشد که دو فرد دارد (آب فرات و آب دیگر)، می‌توان به تقیید اطلاق حکم کرد.

۵. ولی در حقیقت این فرض، از آنجا ناشی می‌شود که در نظر عرف معنای لفظ محدود به افراد معین (آب فرات) شده باشد.

۶. قسم دوم: انصراف ناشی از کثرت استعمال لفظ در برخی افراد.

۷. چه این کثرت استعمال مجازی باشد (مثل اینکه به دفعات مجازاً به سید گفته است انسان) و چه این کثرت استعمال به نحو حقیقی ولی با تعدد دال و مدلول بوده است (مثل اینکه به دفعات به آخوند گفته است انسان و همزمان به سر خود و عمامه اشاره کرده است).

۸. این نوع کثرت استعمال اگر زیاد باشد، به وضع تعینی منجر می‌شود و نقل یا اشتراک لفظی را پدید می‌آورد.

۹. ولی اگر زیاد نباشد، باعث وضع تعینی نمی‌شود ولی می‌توان در مقام بیان به آن اعتماد کرد و به وسیله آن مطلق را مقید کرد.

۱۰. قسم سوم: انصراف ناشی از مناسبات عرفیه و عقلایی.

۱۱. این مناسبت‌ها ریشه عرفی دارد که در ذهن عرف و عقلا مرکوز است.